

## پل والری

Paul Valéry

شاعر « کورستان دریائی » روز ۳۰ اکتبر ۱۸۷۱ در « ست » تولد یافت، پدرش یارتلمی والری ۱ کارمند اداره کمرک و مادرش فانی کراسی ۲ دختر کنسول ایتالیا بود. کودکی‌اش در بندر ست، در طبیعت بیدار سواحل دریای مدیترانه، میان نور و روشنایی گذشت: مطلقاً که « زندانی برکها و زنجیری دریا » بود همه وجود شاعرانه و ذخیره - های احساس را از همین دوران گرفت و تا به آخر به مدیترانه که کودکی‌اش را پروراندیده بود وفا دار ماند. در کتاب « جنگ اشعار قدیم » ۳ تقریباً تمام اشعار، همه دقیق و بیان - های لذت بخشی که در آنها است ملهم از آب و هوا و محیطی است که شاعر در آن زاده شده است.

تنها در مدیترانه نبود که کودکی‌اش را در آب و آفتاب و نور شستشوداد بلکه بسیاری از اوقات و تعطیلات خود را در کشور مادرش ایتالیا می گذراند و به این ترتیب با دریا خو گرفت. از این رو او را « شاعر خورشید و دریا » نیز نامیدند. پل والری ابتدا در دبیرستان ست مشغول تحصیل شد و سپس با اقامت خانواده‌اش در شهر منپلیه ۴ تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان آن شهر پایان داد و در دانشکده حقوق نام نوشت.

تمام زندگی هنری والری و حوادث آن از همین شهر آغاز می گردد: بر خوردها، دوستیها، تأثیرها و الهامها از همین جا شروع می شود. در این جا شاعر همواره مجذوب طبیعت بوده است و در میان درختها، انبوه جنگلها و باغهای عظیمی که در منپلیه می باشد خود را باز یافته است. زیبایی جهان خارج تأثیر عمیقی در روح او گذاشته است به نحوی که، درخت در

شعر والری چون خورشید و دریا همیشه موضوع زنده است که از هر گوشه سر می کشد و شاعر بهترین توصیف ها و احساس های خود را در شعرهایی از قبیل « دختر ریسنده » ۵، « به چنار » ۶ و « پارک جوان » ۷ بیان داشته است. در « پارک جوان » وقتی شاعر درباره بهار شعر می سراید از درخت ها این طور یاد می کند: اما روشنی، با واژه هایی بس دلنواز، چون نهری جاری می شود.

آن چنان که عشق با مهر و رزیهایش زمین را مسحور می کند . . .

درختهای آماس کرده پوشیده از فلس ها، ت، مشحون از انبوه دستها و سرشار از افقهای بسیار.

- ۱ - Barthélémy Valéry      ۲ - Fanny Grassi  
 ۳ - Album De Vers Anciens    ۴ - Montpellier  
 ۵ - La Fileuse      ۶ - Au platane      ۷ - La Jeune Parque .





کیوان تابناکشان را بر فراز  
خورشید به جنبش می آورند .  
با تمام بالهانشان ، پیر از هزاران  
برک ،

خویش را خرم و تازه احساس می کنند  
و در هوای موج پرواز می کنند  
اما تو ، ! ای کیج ! ارتعاش این  
واژه های سبک هوایی را نمی شنوی ؟ . . . ۱  
و در فضائیکه در بند رشته ها و  
زنجیرها ، خسته و سنگین است ،  
مضطرب از جنگل جاوید و دیر  
پائی که با قله اش به زیر خمیده است ،  
در برابر خدایان و برای خداها  
درختها را بر می افرازی ،

پل والرئ و دختر کوچکش «مارتین»

و در نمی یابی ای مرکه ! جنبش  
مواج جنگل را که تنه های خشن و خسته درختانش ، پرهیز کارانه با جلوه ای عجیب  
و باشکافهای دلخراشان انبوه جزیره های بلند را در بردارند .

و یا در قطعه « به چنار » شاعر با چنار صحبت می کند و از سکون او شکوه دارد و از  
درختهای دیگر که بسته زمین اند و از هم آغوشی و آمیزش با هم محرومند رنج می برد ،  
گاه آنها را به حرکت و کربز می خواند و می خواهد سایه هاشان که « پابند خاک سیاه »  
شده اند از زیر پایشان فرار کنند . نفس های شبانه درختان برای او « روحی است که به سوی آفرودیت  
روح می کند » چنار را که با جریان زرد شده است گاه چون مشعل بلندی می بیند که يك  
یاغی در دست دارد و گاه می گوید که چنار « دستهایش را در موجهای طلا غوطه  
می دهد » شاعر چنار را « مرد پر غرور جنگل » می بیند و بیشتر از هیبت و غرور او متأثر است:

وقتی که باد سرد شمال آورد تهیب ،  
بر قله ملائی تو مست و تند ران ؛  
انبوه بر گهای بلند تو پر غرور ،  
بر هم زند کیبودی خاموش آسمان . . . ۲

پل والرئ وقتی دانشجوی دانشکده حقوق منبلیه بود با خواندن رمان « برخلاف »  
اثر ژ - ک هویسمان J - K Huysmans شیفته شعر سمبولیک شد و استادان این مکتب برای  
دانشجوی جوان قدر و منزلت بزرگی پیدا کردند . با خواندن همین کتاب بود که مالارمه

۱ - این قسمت از منظومه را پارک جوان خطاب به مرکه (کیج) بیان می کند .  
۲ - این شعر ۷۲ مصرع است که نگارنده آن را به شعر فارسی ترجمه کرده است و  
برای خودداری از اطالة مقال اذ نقل تمام آن صرف نظر شد .

را کشف کرد بدین ترتیب که در خلال داستان ایبانی از « هرود یاد » ۱ مآلارمه ذکر شده بود که قهرمان رمان نیز مجذوب آن بوده است :

..... ای آینه !

ای زلال شفاف که در بند منجمدت از ملال سرد شده‌ای .  
بارها ولحظه های بسیار ،

اندوهگین از پندارها و وهم‌ها در جستجوی خاطره‌هایم ،  
خاطره‌هایی که اکنون در حفرة عمیق پشت شیشه تو ،  
چون بر کھائی محو هستند ،

خوبش را چون سایه‌ای دور در تو ظاهر ساختم . . .

همین قطعه ، با واژه‌های سنجیده و زیبایی آن باطنین خاص حروف و وزن و قافیه .  
هایش والرئ را آن‌چنان شیفته می‌سازد که به جستجوی مآلارمه و بقیة اشعارش بر می‌خیزد .  
کشف مآلارمه عظیم‌ترین حادثه زندگی والرئ بود که خودش از آن به عنوان شانس و  
موفقیت حرف زده است . والرئ می‌نویسد :

« به خاطر می‌آورم وقتی که دست تقدیر قطعه‌هایی از « هرود یاد » ، « پنجره ها » ،  
و « قو » را در برابر چشمهای من گذاشت چگونه یکباره از هو کو و بودلر در نوزده سالگی  
جدا گشتم . . . » ( از کتاب گوناگون ) ۲ این واقعه در همان اوان بود که مآلارمه نیز خود  
را از زیر تأثیر بودلر بیرون کشیده شیوه خاصش را گسترش می‌داد .  
تأثیر مآلارمه در والرئ بقدری شدید بود که وقتی تمام قطعه « هرود یاد » را خواند  
در نامه‌ای به آندره ژید نوشت :

« دوست عزیز « هرود یاد » مرا به وهم و رؤیا می‌کشاند ، هرود یاد سبز چشم باطلای  
شوم شمله‌های کیسوانش ، هرود یاد با شکوه غمین و سوزنده‌اش که آینه‌ها را به عشق و آتش  
می‌کشاند . و من رنج می‌برم و خون می‌خورم از اینکه در کشویم این بیت‌های حقیر و ناچیز و  
این « ناریس » ۳ اسف انگیزم را دارم . . . » ۴ مطالعات ترکیبی

پل والرئ در ماه مه ۱۸۹۰ ، موقعی که خدمت نظامش را در منهلپه می‌گذرانید  
با پیرلوتیس که آن زمان برای شرکت در جشن صدۀ دانشگاه به منهلپه آمده بود ملاقات  
کرد و این برخورد و دوستی حادثه مؤثری در جوانی شاعر بود به طوری که والرئ خودش نوشته  
است : « دوستی با پیرلوتیس کیفیت مهم‌زندگی‌ام بود » پیرلوتیس اولین اشعار دوست‌تازمایش  
پل والرئ را در مجله هنری خود به نام « صدف » منتشر ساخت . کمی بعد او را به مآلارمه  
معرفی کرد و سپس با آندره ژید که از آن پس برای والرئ دوستی با ارزش و مداحی صمیمی  
و فداکار بود آشنا ساخت .

پل والرئ در سال ۱۸۹۲ منهلپه را ترك کرد و در پاریس اقامت گرفت و در

۱ - هرود یاد ، دختری که از قفس شیران رهایی یافته اینک دایه‌اش را می‌خواند تا  
گیسوان آشفته‌اش را که چون پال شیران به هم ریخته است در مقابل آینه‌شانه‌اش کند و این ابیات را خطاب  
به آینه می‌گوید . هرود یاد که بیشتر به اسم سالومه مشهور است دختر هرودها بود که بر اثر  
اغوا و تحریک مادرش به پادشاه رقص‌های سحرانگیزی که کرد به جای پول و ثروت سر یحیی مقدس  
را از آنتیپاس صوبش خواست زیرا یحیی مقدس آنچنانیکه در افسانه‌های انجیلی آمده است ازدواج  
مادرش و آنتیپاس را تقبیح کرده بود . ۲ - Variété ۳ - ناریس شعر معروف والرئ  
۴ - نامه مورخ فوریه ۱۸۹۱

يك پانسیون خانوادگی مسکن گزید ، هر سه شنبه پای صحبت های دانشمندانۀ مالارمه می نشست و از این طریق به زودی مرید او شد . معذک شاعر جوان بیش از همه خود را به مطالعه و تحقیق در فلسفه مشغول می ساخت ، در سال ۱۸۹۵ سلسله مقالاتی به نام «مقدمه ای بر روش لئونارد و داونچی» در مجله «نوول روو» Nouvelle Revue و در سال ۱۸۹۶ «شب نشینی با آقای تست» ۱ را منتشر ساخت .

در آوریل ۱۸۹۷ ، پل والرئ با شرکت در مسابقه ای توانست به وزارت جنگ در قسمت توپخانه داخل شود ، پس از سه سال شغل دولتی را رها کرد و منشی مخصوص رئیس خبرگزاری هاواس ، ادواردلیبی گردید . در سال ۱۹۰۰ ازدواج کرد و از آن پس به دنبال معلم شادبها و لذات خانوادگی دنیای ادبیات را رها کرد و در اتروای پراز



میز کار والرئ به شکلی که در لحظه مرگش به جا گذارده است  
کوشش خویش در کوچه وبله ژوس ، Villejust به آموختن ریاضی پرداخت و خود را تسلیم  
دنیای اعداد ساخت .

دوران عزلت های دراز ، دوران آشوب باطنی و تأمل عمیق ذهنی والرئ شروع  
می شود . چند سال مطالعه ، تحقیق ، شاعری و دوستیها ، روشن بینی خارق العاده وی -  
سابقه ای را چون موهبتی خدائی در او بیدار می سازد ، حالتی روحی وی سابقه او را در شب  
پراکبوس و رنجباری سرگردان ساخته است و همین جا سرزمین الهامها و اکتشاف های

اوست . روح او از رؤیایی پنهانی بارور می شود ، بطلان هستی را با تمام وجودش دریافت کرده است و بر سر و پیرانه های پر کنج باطن خود ، کنجکاو و جویا خم شده است تا تمام کنگی ها و شکسته های حل نشده آن را به وضوح دریابد و همه گذشته هایش را برای دریافت لحظه ای که از راه می رسد قربانی کند . در ظلمات چنین « شب رنجبار »ی است که در اعماق اندیشه های بسته او اخگری می درخشد و یکباره گویی جانش از سروشی نهانی و دریافتی ناگهانی به تکان می آید ، دریافت همه بیهودگی ها ، بیهودگی حیات ، بیهودگی نوشتن . ازینرو تمام کارهای ادبی را به کناری می گذارد ، شعر و ادبیات رازهای کند تا خطر خوب شدن کاورهای پیچیده با در عزلتی دراز بپذیرد و با تردید و شک سرگرم باشد .

در همان روزگار به دوستش آندره ژید می نویسد :

« من خیلی ( و شاید بی اندازه ) آگاه هستم ، تو خوب می دانی که « نوشتن » برای تسکین یافتن یا برای بازگوئی يك افسانه و یا هر چیز دیگر « بیهوده است » و به زحمتش نمی آرزد . . . »

خوشبختانه آندره ژید دوباره طعم شعر را به متفکر تنها و گوشه نشین می چشاند و به او پیشنهاد می کند تا اشعار دوره جوانی را که در مجله های اواخر قرن نوزدهم منتشر کرده بود در مجموعه کوچکی جمع آوری کند ، والرئ نیز پس از تردید بسیار با قبول این پیشنهاد دوباره به سوی شعر می گراید . اما ابتدا با شیوه عالی و ویژه خودش به ساختن اشعاری به سبک کلاسیک با اسلوبی بسیار دقیق دست می زند . پس از چهار سال کوشش دشوار که در جریان آن يك نسخه فرهنگ اشتقاق لغات تألیف کله دا Clédat را مستعمل ساخت ، شعر ساخته شده او به پیش ازین دست می رسد . عنوان آن که « پارك جوان » بود در سال ۱۹۱۷ موقعی که نسخه اصلی آن در یکی از مجلات فرانسه ( نوول روو ) به چاپ می رسد انتخاب شد . با وجودی که عدد نسخه های این مجله کم و محدود به شصت نسخه بود اما این شاهکار به زودی رواج فراوانی در میان اهل فن پیدا کرد . به طوری که صفحات انتقادی معتبر و اثر بخش مجله « زمان » و جلسات کتابخانه آردین مونیخ و اکثر محافل هنری همه وقف گفتگو درباره این شاعر می کردند .

پس از اتمام شعر پارك جوان ، پل والرئ قطعات « سپیده دم » و « برک » را ساخت که با اشعار دیگر او که جداگانه منتشر شده بودند ، در مجموعه ای در سال ۱۹۲۲ به نام « شعرها » Charmes ( شاعر کلمه Charmes را که معنی دلفریبی و زیبایی را می دهد به معنی شعر استعمال کرده است ) گرد آمدند . یکی از قطعات مشهور این کتاب « کورستان دریائی » جای برجسته و خاصی در زندگی شاعر دارد زیرا خود والرئ می گوید : « در میان اشعارم شاید این تنها شعری باشد که در آن چیزهایی از زندگی خود را کنج نهانم » اما بر خلاف « پارك جوان » در این جا انتخاب عنوان قبل از ساختن شعر بوده است .

والرئ درباره عنوان این شعر می گوید : « رؤیائی مالیخولیائی و غم انگیز کلمه اول را زاید و سیلابی کلمه دوم را ، عنوان شعر را در دست داشتم و چیزی جز نوشتن شعر برابیم باقی نمانده بود » ؛ چنین تعبیری شاعر را « در کورستان دریائی » در میان خاطرهای زادگاهش می یابیم زیرا قبرستان بندر « ست » ، درست مشرف بر امواج مدیترانه است .

« کورستان دریائی » پس از مدت درازی دستکاری و اصلاح در ژوئن ۱۹۲۰ در مجله « نوول روو » منتشر و چند سال بعد از آن در « سوربن » توسط پرفسور « کوستاو کوهن » استاد دانشگاه به صورت مفصل و کاملی تفسیر و تعبیر شد .

عاقبت پس از سالها گمنامی و ریاضت ادبی ، دوران شادکامی و افتخار آغاز می شود

ویل والری در سالن‌های پاریس و جشنها سخن‌رانی می‌کند ، کنتفرانس‌های او در تمام مراکز اروپا مورد تمجید و تحسین قرار می‌گیرد . سخن‌رانیها ، مقدمه‌ها و مقالات او زویوم پنج جلد کتاب را با مطالب مختلف به نام « کوناگون » تشکیل دادند .

در سال ۱۹۲۳ دو اثر دیگر بر آثار نثر خود به نام‌های « روح و رقص » و « اویالتیوس یا معمار » افزود . ویل والری در نوامبر ۱۹۲۵ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد و صندلی آنتول فرانس را اشغال کرد ، در سال ۱۹۳۳ به عنوان مدیر مرکز دانشگاهی مدیترانه و در سال ۱۹۳۶ به ریاست تعاون فکری در جامعه ملل انتخاب شد و در سال ۱۹۳۷ استاد « کلژ دو فرانس » بود و آنجا درس شعر می‌داد . با وجود سرمای شدید زمستان‌های پاریس که به سلامت او آسیب می‌رساند ، ویل والری تعلیمات شعری‌اش را در کلژ دو فرانس ادامه داد و آخرین اثر منشور خود

آب و رنگ از والری « من ، ۱۸۹۴ »

« فاوست من » را به پایان رسانید .

بر اثر خصومت با حکومت « ویشی » در سال ۱۹۴۳ به جبهه ملی نویسنده‌گان ملحق شد و آخر پس از رسیدن به آرزوی آزادی پاریس در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۵ زندگی را بدردود گفت . از طرف حکومت ژنرال دوگل تمیيع جنازهای ملی برایش برگزار شد و مردم پاریس آخرین ستایشها و احترامها را برای شاعر بزرگشان در میدان قصر « شایو » ابراز داشتند . دوستداران شاعر ابتدا می‌خواستند جسد او را به « پاتیه تون » حمل کنند اما بنا به آخرین تصمیم آنهیل والری اکنون در بندر « ست » در کورستان دریائی آرمیده است .

### شعر ویل والری

تمام ساکنان کوچه ویله ژوس و معاشران مانوس والری کار دشوار و وقفه ناپذیر او را ستوده اند ، می‌دیدند که قبل از سپیده دم شاعر از بستر بیرون می‌آید ، قهوه‌اش را خود تهیه می‌کند و سپس به سوی میز کارش ، آنجا که کاغذها و کتابها انتظارش را دارند ، روانه می‌شود و تمام روز را بدون خستگی به کاری می‌پردازد که خودش آن را « صنعت شعرسازی » ( Fabrication poétique ) اسم نهاده بود ، هنرمندی آزاد و خود رأی و سازنده‌ای کم محصول بود ولی آنچه از او باقیمانده است نشان دهنده کمال مطلقش است .

والری برای اثبات استحکام و عمق هنر خود به طرز ماهرانه در باره کارها و موفقیت‌های خویش صحبت داشته است . کار شعری‌اش را چون اشتغالات روحی روشن و تابناک می‌داند که عطایای الهام را پس می‌زند و منتظر روحی نمی‌نشیند ، بلکه شاهکارهایش را « در هر لحظه که بخواهد » با شیوه‌ای مؤثر می‌سراید . او تمام هیجان‌های ذهنی و فرصتهای با ارزش خود را صرف افشاء زیانها و معایب شور و شوق شاعرانه و شیفتگی که در کار تغزل است کرد و هیچگاه نتوانست خویش را با کمترین اعتبار آن آشتی دهد .

اصالت بزرگ ویل والری ، در اینست که تلاش روح نوید و اندوهگین او همواره تأثیر پذیر شکفتیهای اسرار حیات است . در کتاب « جنگ اشعار قدیم » که شعرهای جوانی شاعر در آن گرد آمده است ویل والری در قطعه « آتش روشن . . . » تحلیل روانی دقیقی به عمل می‌آورد ، در لحظه‌ای که وجدان بیدار می‌شود ، شاعر از خویش می‌پرسد :

« آیا من هستم ، آیا من بودم ، در خوابم یا بیدارم ؟ »

و این همان اضطراب ذهنی است که گویای جستجوهای شاعرانه احساسی پخته و کمال یافته است. شاعر کهکام در « جنگ اشعار قدیم » تحت تأثیر زمان خویش ، مهارت خود را غالباً در شیوه های معمول و رو به زوال اواخر قرن نوزدهم نشان داده است : اینها خیالها و رؤیاهای لطیفی است که انوار آرام مهتابها را می بینند که سایه های مبهم و کم شده را در ساحل آب های خواب آلود نوازش می دهند . و با اشاره هایی به قهرمانهای تاریخی و افسانه ای می کند که همه نشان دهنده مطالعات او در ابیات کهن می باشد .

همانگی مناظر شبانه و شکوه شکفته شهوت جای خود را در « پارک جوان » یافته اند ، اما در این جا ، در بطن شکل دقیق و نازک بینانه شعر نقل و ممترا کم ، اندیشه های او را می یابیم . یلوالری با آزادی حیرت آوری افسانه کفر آمیز خواهران ریسنده ( Les Parques )<sup>۱</sup> را ، که سرنوشت نوع بشر را در چنگ خویش دارند ، به تعبیرات دور می کشاند با تصور پارک اول که جوانترین آنها است و بادید پرشور جوانی می توانیم قبول کنیم که شاهکار شاعر عروج روح و باطن انسانی را در بهار حیات تشریح می کند ، بعلاوه ، آن چنانیکه خود والری همراه بالبخندی پرمعنی ابراز داشته است با راز شکافیهای که در « پارک جوان » به عمل آمده است و مربوط به مردم آگاه است می توان آن را یک « درس فیزیولوژی » واقعی دانست ( از مصاحبه فردریک لغور با والری ) .

« پارک جوان » هیچ موضوع مشخصی را در بر ندارد بدین معنی که افسانه ای راجعت هدفی تا به آخر تعقیب نمی کند ، پارک جوان شخصیت دو گانه ایست که در آن وجدان آگاه در برابر وجدان نا آگاه قرار می گیرد . اولی خاطره ها را به سختی می کاود و یابا به عبارت دیگر گذشته و یادبودها را به ستوه می آورد ، میان احساسها ، تأثرها و خلاصه در آنچه غریزه در او تداعی کرده است زندگی می کند اما دومی وجدان این وجدان می باشد ، یعنی اندیشه ای که مسخ ها و کورنیهای شخصیتی « زنده » را ، بی اینکه در عمل آن شرکت کند ، نظارت می نماید . این دو زمینه یا بهتر بگوئیم این دو صدائی که در سراسر شعر پتناوب و توالی بیان می شود از درون والری بر می خیزد و از اعماق وجود او سرچشمه می گیرد ، شاعر دو گانگی خود را بیان می کند .

سرانجام در مجموعه « شعرها » شاعر در زمینه اصلی کارهایش ، تصمیم می گیرد که عذابها و شادبهای روح خلافتش را با خویشتن خود به مبارزه برگیرد و در این برخورد ، باغرق و غوطه در سرشاری نبوغش ، پیروزمندان و باطمینان به روش خود اثر خویش را می آفریند . به این ترتیب هر یک از قطعات مجموعه « شعرها » آن چنانیکه نقطه نظر والری است تنها یک موفقیت هنری نیست بلکه ضمناً یک سند روان شناسی با موشکافی های فلسفی است . « کورستان دریائی » او با وجود احساس و تأثر غنائی که در بعضی از بندها دارد باز محتوی طرح مسائل پیچیده و دشوار حیات است . خواننده را ناگزیر می سازد که در خیلی از جنبه های لفظی و بیخ و خمها و منطقها و فلسفه ها دست و پا بزند . مختصر اینکه شعر والری شعری نیست که خواننده بتواند به آسانی آنها را در یابد

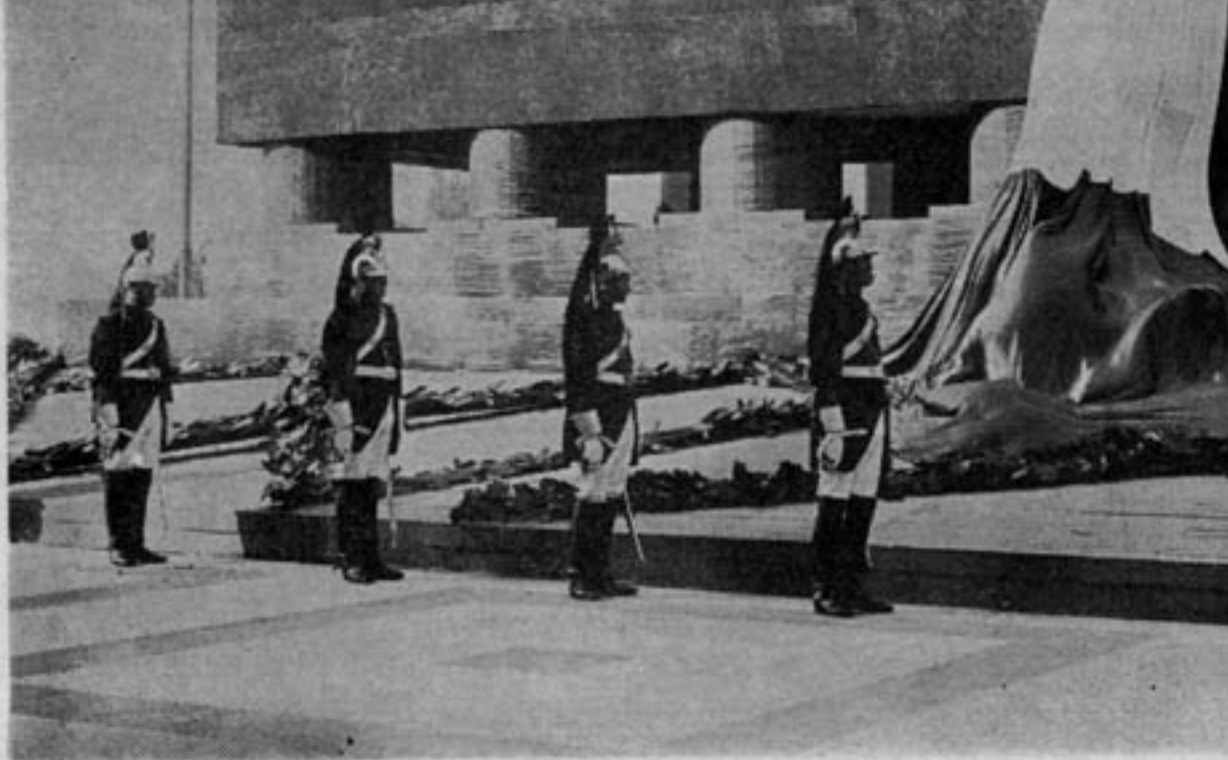
۱ - پارکها یا خواهران ریسنده Les Sœurs Filandieres طبق افسانه ای از میتولوژی

یونان سه خواهرند که تولد و مرگ بشر را می رشتند بدین شرح :

۱ - Clotho کلوتو که جوانترین پارکها بود تولد را اداره می کرد ، دوک راه دست می گرفت و سرنوشت انسانها را می رسید .

۲ - Lachesis لاکسیس یکی دیگر از سه پارک است که دوک می چرخاند و زندگی بشر را می ساخت و تقدیر هر کس را معلوم می کرد .

۳ - Atropos آتروپوس خواهر سومی است که رشته های آن دو را قطع می کرد و به زندگی پایان می داد .



### تابوت والرئ

چه این اشعار فراست و تمیز او را مسحور می کند و گوش را در فضای جادویشان آفسون می سازند. به جای نابود ساختن نیروی انتقادی عقل، شاعر بیشتر آن را تحریک می کند و پیر و پال می دهد. ازین روست که در یک ربع قرن شاعر در پیرامون آثارش روز-افزون ترین و گوناگون ترین تفسیرها و تعبیرها را دیده است. والرئ ابتدا بعضی از اشعارش را بابتی قیدی و بی اعتنائی نغش آمیزی تفسیر کرد، اما همان طور که سالها پشت سر هم می گذشتند، تفسیرها و تعبیرهای مختلف روی شعر او چون مدد دریا می انباشت و پیچیده تر می شد تا بدانجا که والرئ می گوید: «دیگر حتی خودم هم نمی دانم پل والرئ کیست و مردم از که این همه حرف می زنند» سرانجام می بینیم که والرئ در تفسیری بر مجموعه «شعرا» می گوید «اشعار من همان معنی را دارند که خواننده از آن درمی یابد» (گوناگون جلد سوم).

اما وقتی والرئ نثر نویسی می خواست در میان عامه مردم رسوخ کند سبکی عادی و بی پیرایه به کار می برد که از روشنی و پاکتی سرشاری برخوردار بود. خواننده ای که با اشتیاق به سوی نوشته های او روی می آورد هرگز خود را هاج و واج نمی یافت، شاید هم حیرت زده می شد ولی با زمینه ذهنی ای که از شهرت والرئ مشکل پسند و گنگ نویس داشت او را با سادگی که داشت می ستود. لکن زبان شعر او که پیرو مالارمه بود هیچوقت نمی توانست جز زبانی هنری و بیانی محض باشد.

با بی پروائیهای که در کار تر کیب سازها و نحو کلمات به کار برده است، در صورت جمع آوری آنها می توان فرهنگ لغات خاصی برای تألیفات والرئ خارج از زبان حاوره و معمول به دست آورد. در تفسیرهایی هم که از اشعار والرئ به عمل آمده است همه جا به عنوان یک زبان شناس مورد نظر بوده است. اما بدون شك خواننده والرئ در شعر او هرگز خود را سرگردان تر کیببات نامعمول و تزئینات تصنعی نمی بیند چه برای او انوار خورشید «زرستایش انگیز» می ریزند و کیسوان بور «ابوه طلا» است.

زبان شعر خیلی دیر تر و بطنی تر از زبان نثر در حال تطور و تغییر است و شعر در کنار تحول و تغییرات نثری در طی قرنهای گوناگونی از جریان روزگار کنار گرفته است. اما پل-

۱ - آلبرت هنری مقداری از لغات و ترکیبات خاص والرئ را در فرهنگ کوچکی

(Lexique) جمع آوری کرده است.



والرئ ظریف کاربهای ماهرانه زبانه شناسی را در کار خود اعمال می کند . ذوق او برای کاوش در ریشه و خانواده الفاظ او را تا بطن کهنه ترین و قدیم ترین سبکهای ادبی می کشاند . عبارت در زیر قلم او ، در دنیای ابهام ارزش محسوس می گیرد و کلمه با حفظ معنی ذهنی اش تصویر بدوی را که از دنیای مادی وام گرفته است به یاد می آورد . گاهی با توجه به ریشه های یونانی و لاتینی کلمات به يك لفظ متداول به سادگی معنی دیگری می بخشد که هیچ يك از نویسندگان فرانسه تا آن زمان از آن کلمه چنین معنی را نطلمیده است . این شیوه کار با ظرافت و سلیقه های شاعرانه مخصوصاً در کتاب « شعرها » (Charmes) به چشم می خورد . چنانکه می بینیم او این کار را از عنوان کتاب شروع کرده است و از لفظ Charmes که معنی « زیبایی و دلفریبی » را می دهد معنی لاتینی آن Carmina ( یعنی شعر ) را طلب می کند . این خلاقیت در طرز سخن ادامه می یابد تا آنجا که قرائت اشعار و والرئ را دشوار می سازد .

### آتش روشن ...

آتش روشن در من می نشیند ، و من به سردی -  
شاهد زندگی خیالی و سراسر رؤیایی هستم ...  
تنها در دنیای خواب می توانم ،  
صحنه های لطیف آمیخته با رنگ و نور آن را دوست بدارم  
روزهای من شبانگاه فرا می رسند تا نگاهشان را بر من دوزند .  
در اولین لحظه های خوابی شوم و سیاه ،  
زمانی که شومی در میان سیاهی پراکنده است  
باز سر می رسند تا رؤیاهای مرازندگی بخشند و در من دید گانی تماشاگر بسازند  
اگر برق شادیشان بدرخشد ، پروا کی که مرا بیدار می سازد ،  
می بینم که بر ساحل پیکر من جز عذاب نیفکنده است .  
و آنگاه خنده بیگانه من در گوشه می آویزد  
چونانکه در صدفی خالی زمزمه دریا ،  
شک درون من بر ساحل حیرتی بزرگ می نشیند :

### یدالله رؤیایی

آیا من هستم ؟ آیا من بودم ، در خوابم یا بیدارم ؟  
سومواری والرئ که در آن ذوق ملل هم شرکت داشت

